

کافه

علیرضا طبایی

علیرضا طبایی چهاردهم آذرماه سال ۱۳۲۳ در شهر شیراز دیده به جهان گشود. وی تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در رشته ریاضی به پایان برد و در همان سال‌ها در زمینه ادبیات و روزنامه‌نگاری مقام اول را در سطح آموزشگاه‌های کشور کسب کرد. از همان سال سرودن شعر را آغاز کرده و به همکاری با مطبوعات پرداخت.

اولین مجموعه شعر او «جوانه‌های پاییز» است. نام دارد که آن را در سال ۱۳۴۴ منتشر کرد و بزگانی چون دکتر خانلری، شمیم بهار و فریدون مشیری بر آن نقد نوشتند. طبایی که از پایه گذاران جریان غزل نو در دهه های چهل و پنجاه است. در نیمه اول سال ۱۳۴۷ برای ادامه تحصیلات دانشگاهی راهی تهران شد و تا امروز در این شهر اقامت گزیده است. او تحصیلات خود را تا

مسئولیت اداره صفحات شعر مجله «جوانان امروز» را پذیرفت و در طول ۱۴ سال با انتشار اشعار شعرا جوانی که پایگاهی برای عرضه آثار خود نداشتند، بسیاری از شعران مستعد آن روزگار و صاحب نام امروز را به جامعه ادبی معرفی کرد. او همچنین مدتی سردبیری «فصلنامه هنر» را نیز بر عهده داشت.

«جوانه های پاییز»، «خندر اما ناگهانی تر»، «خورشیدهای آن سوی دیوار»، «مادرم ایران»، «ز نهایت شب» عنوان مجموعه های شعر این شاعر خوش سخن می باشد.

طبایی همچنین ترانه های ماندگاری با عنوان های «طلسم آرزوها»، «کوجه سعاد»، «عشق تو نمی‌مرد»، «شهر فرنگه چشمت»، «مرد سرگردان»، «باد آن شبها»، «تنها با گل‌ها»، «ختر دریاها»، «آسمان آسمان»، «نگاهم با نگاه قصه‌ها داره» و... دارد.

«تاتیر مکان در شعر»، «کتابی در هنر»، «ورسی کارنامه ی شاعران امروز»، «خلافت و شبه خلافت»، «تاریخچه تئاتر و مسیر تحولات آن در شیراز»، «ورسی تاریخچه و سیر تحولات نمایشنامه‌های منظوم در ایران» و... عنوان پژوهش های این شاعر پر کار و توانمند است.

این مجموعه شعر تندر اما ناگهانی تر حدود نود غزل دارد که با زبانی زنده و متفاوت از زبان غزل کلاسیک سروده شده و دررومباغ لفظ آنها را مسائل اجتماعی و عاطفی شکل می دهد. این مجموعه، همچنین از غزل های طبایی است و در حقیقت می توان این مجموعه را کارنامه این شاعر در عرصه غزلیاری دانست. این کتاب را انتشارات «لای کالر» منتشر کرده است.

«سیمای آریایی ایران»، «خلیج فارس»، «شهر شترخواران»، «بزرگ قبیله» و «مادرم ایران» این مجموعه نیز از سویی نثر شادان منتشر شده و سروده‌های این کتاب به زبان حماسی و در قالب نمایشی سروده شده و به نوبی تاریخ ایران از آغاز شکل‌گیری آن و در طول تاریخ تا زمان معاصر را در برمی‌گیرد. به عبارت دیگر تمامی تلخ و شیرین‌هایی که در طول تاریخ، سرزمین ایران با آن‌ها روبرو بوده، در این شوها گنجانده شده است.

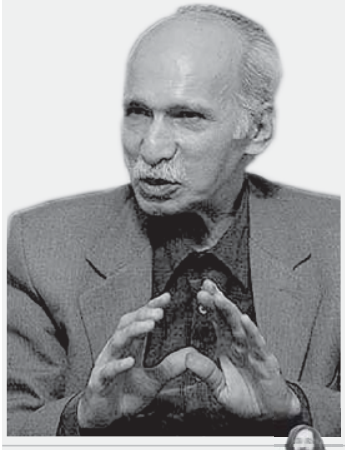
مجموعه شعر شاد گناه از عینت من باشد، از دوشیز تشکیل شده است؛ بخش اول با عنوان «نویسای‌ها» مجموعه غزل‌های طبایی از سال ۱۳۲۸ است تاکنون و دفتر دوم با عنوان «سیمای‌ها» که سروده های نمایشی این شاعر است. در دفتر نویسای‌ها که مجموعه غزل‌های طبایی است، عشق و پیری و مفاهیم ترکیبی این دو قالب است و در بخش دوم اشعاری با مضوم پیری و نمایشی برای آبدانی مهین را گردآوری کرده است.

این کتاب تاریخچه و سیر تحول نمایشنامه‌های منظوم در ایران از قبل از اسلام و خصوصاً از مشروطه به این سو را دربر می‌گیرد. در این کتاب تلاش کرده تا تمامی نمایشنامه‌های منظوم و حتی اشعاری را در تاریخ ادبیات ایران ردیابی کرده و ضمن معرفی شان به نقد و تحلیل آنها نیز بپردازد. در این اثر همچنین کتابشناسی نمایشنامه‌های منظوم و نقاط ضعف و برامش عریض طولانی آورده شده است.

علیرضا طبایی، شاعری که شاعرانه زندگی می کند و برای شعر و ادبیات معاصر ایران رحمات زیادی را تحمل شده و کارهای ماندگاری از خود بر جای گذاشته است. جا دارد که به پاس همه نسرهای زیبای این شاعر خوب و دوست داشتنی روز تولدش را به او و خجسته باد بگویم و برایش عریض طولانی در زندگی آرزو کنیم.

فرزاد شیری از این شاعر را می خوانیم:

چه خشم به نمری دارد!
چه یلئ ناریک!
چه می‌توانی کرد، ای مرد
جهان گذرگاه است
غریب، هایل، تاریک!
و مرگت عابر به چهره گریسه، که پشت
نقاب حلاوت نزدیک است
کنار هم‌رزش، در سایه میسپارد راه
وزیست یعنی رفتن به میهمانه مرگ



دبیر صفحه شعر: محمد شیرازی Haghnavard@gmail.com

مخاطبان گرامی، شما می توانید اشعار خود را به شماره واتس اپ زیر ارسال کنید تا پس از بررسی، در صفحه شعر روزهای پنجشنبه کار شود

۰۹۳۶۲۲۳۳۸۵۱

عظیم خلیلی

با پایای برهنه از دریا می آمدم
تا انتهای غروب
وقتی که کفش هایم پر از دانه های شن بود
وقتی که صدف ها را به ارمنان تو عاشقانه چیدم
دریا پر از مهتاب بود.
وقتی چشم منظرهم ستاره ها را بدرقه می کرد
سپیده ی آندوه سر زد
و تنها مرغان سپیدی
وقتی که تو را میان خلوت ساحل
و دریای مسافر گم کردم.

محمدحسین مدال

خانه مان دایره ای است .
از دایره به راه که می افتیم
چرخ دایره ای را می بلعیم
و حرف‌ها مان به خواب دایره ای خراب می رسد
آن قدر که از خودمان و حرف‌ها مان
خسته شویم .
سکوت می کنیم
تا به دایره ای در سستی که بومه ای بختیم
و قدم در راه دایره ای بگذاریم که در آن نبوده ایم
و بیچشم به طول
و بیادمانش روود رو به روی هم

علی الفتی

او برهنه بود
اگر هم نبوده باشد
صیقلی او را شایان
در آغوش روحی به رنگ باد
در مقابل آب دیده بودند
با شالی به کمر
و مردمان بسیار
که کمر بسته ی درختان امروید
دامنه ی دانشم بودند
از او دانش بسیاری داشتند

مریم منصوروی

نام سوم براف به خاطر بیابور
وقتی لب هایت خشک شوند
از ریشه ی حرف
و کلاهی
حوالی سینه ات بر می کشد
سعد
ماه
گلوه ای است
بر پیشانی آسمان .

جواد گنجعلی

زندگی در اتاق قدم می‌زند
دماغم را می‌خاراند
دستش را زیر چانه‌ام می‌گذارد
و به تو فکر می‌کند
که چگونه با این همه آندوه
شادمانی من هستی

شهاب مقربین

زمانی است که از کلمات خسته‌ام
گروه گروه هجوم می‌آورند
می‌پوشند در سرم
مثل دسته ی برندگان بر سر درختی
دست بر دست می‌گویم
بانگ بر می‌کنم
می‌پرند و پراکنده می‌شوند
یک پرند خادوش اما
نه می‌ترسد
نه می‌رود
نه آوازش را می‌خواند...

هرمز علیپور

شکوفه هایی را به خاطر بیابورید
که در خواب میوه دیوانه می شوند
و هیچ کاری هم از ما ساخته نیست
و زوایدگانی که خصلت کوهی خوشی می‌بازند
که در امتداد گره های شان
به جای آنکه سبک تر شوند
سراغ مرگ را بگیرند و خورشیدها

شبنم آذر

نه آهنگرم
نه نجار
نه می‌توانم میخی بگویم
نه پتکی دارم
تنها می‌توانم روپایی بسازم
دینچه‌های بارانی
دری بی‌فلفل
و لنجی بی‌لنگر
برای کسی
که به حبس ابد محکوم است .

سیروس جمالی

وقتی که خانه نیستم
کلید را دم پله اول
زیر همان گلدان سفال همیشگی گذاشته‌ام
روایت اگر آمد
پشت در نمی‌ماند ...
من
هنوز ندیدم،
کسی رفتن بلد باشد و
بماند!

خورشید چه زیباست
بریلکان ناتمامه که من می بینم هرروز
و ماه درخشنده
قصیده ی گسترده برفراختای شب
هرشب
چشم هایت را به من بسیار
که جهان را به تماشا بشینم
آی خوشبخت!



ندا آبکاری

کفش ها بسیار مهم اند
من از کفش آدم های می فهمم
که هر کس از کجا آمده است .
با چه کسی حرف زده است .
به چه کسی نگاه کرده است .
بقه ها بسیار مهم اند
من از بقه پیراهن ها می فهمم
که هر کس چقدر بغض کرده است
چقدر خودش را پنهان نگاه داشته است
و چقدر با کفش هایش بیگانه است .

روزبه سوهانی

وقتی می روی
چند دقیقه
در کوجه می ایستم
هر چه از غطرت ببارون در مانده است را
نفس می کشم
و به خانه بر می گردانم
بارها به دنیا آمده ام
تا دست کم
یکی از من
میرود از آغوشت تجربه کرده باشد

سارا شاهی

صبح از پنجره سر نمی رسد ،
و خوشبختی لای موهابیم نمی پیچد .
آسوی برده ،
روز سباه
چشم از اتاق بر نمی دارد .
دراز می کشم ،
خاطره ها یکی یکی پیدایشان می شود ،
تاییه ها یکی یکی تلف می شود ،
ماه بخوش به حالش،
در آغوش شب خواب ستاره می بیند .
خواب ،
هر کجا که هستی ، شب به خیر ...

جواد مجابی

برندگانی نوظهور
در فضای بین خودمان
می بینم ایران -
راغ می تواند فرقاویل شود سراسر رنگ و آواز ؟
این ها نه فموری و فرقاویل اند
و نه آن دیگران
نامی ندارند
تفاوت دارند با هرچه دیده ایم .
با رنگ های شگرفشان و این آوازه‌ها که می خوانند
آینده اند و
روزگارنابیده اند
که حجم پرند ه یافته اند
می ترسم از کمینگاه تکرارچیان

مینا آقازاده

نگران من نباش
مشغول فراموش کردنم هستم
دارم به دوست نداشتن فکر می‌کنم
به اینکه چند روزی
اگر با چشمهای کاری نداشته باشی
شاید بتوانم خودم را
قطره قطره از تو خالی بکنم .
دلواپس من نباش
آنقدر بزرگ شده ام
که بی آنکه در ازجام آدمها
دستم را بگیري ، کم نشوم
آنقدر قد کشیده ام
که بتوانم زمین را زیر پا بگذارم
و سهمم را از آسمان بردارم .
مرا به خودم بسیار
دلم را می‌توانم از غبار خاطره ها
باز می‌کنم کره کور بغض ها را
دیواره از این کلاف سر در گم
یک « من » تازه می‌یافم
نگران من نباش !

مجید فروتن

اکنون زمان آرمیدن بر ناله های یک دریاست
اکنون دلم تپیدن فرادست
می بینش
بر باله‌های سبز دو کبوتر دارد سپید
با هاله ای به رنگ چشمانش .
می بینش
گاهی بر آب
و دستش بر آسمان
اکنون دلم تپیدن دریاست

محمود معتقدی

تمام پنجره های خاموش
اینک به دروازه های سنگ می رسند
مسافری که از سمت صنوبرها می گذرد
اما همیشه دلنگت نوست
تو چقدر می توانی
با حس درختانی سبز
به تمام کودکی هایت سفر کنی ؟

رضا چایچی

کاپوس های خانه را
با نفس های برنده بریده
تبت می کنم
دروغی است
آفتاب نادیده را

محمود معتقدی

وقتی که شب افتاده است
بختک وار بر پنجره ام
بویا بویاراهیم

سارا محمدی ارداهلی

مادر بزرگ می گفت :
دیوانه شوخ دم ندارد .
نه شاخ دارم نه دم !
تمام شرایط دیوانگی مهیاست !!!
تو
بهترین اتفاق زندگی من خواهی بود
حتی اگر
نباشی

سارا محمدی ارداهلی

خسته‌ام
خیلی خسته
به من جایی بدهید
می‌خواهم بخوابم
یک تخت خالی
یک دیبای خالی
یک قلب خالی ...

ماندانا زندیان

آنقدر حقیقت داری
که رویای من از خواب می‌پرد
من از صبوری خاک عاشق ترم
بیا با هم جوانه کنیم
دلتنگی زاید زستانی است
در انتظار یک لحظه بهار .
نگاهت نمی‌ورد
تا با خودم یگانه شوم
خاطره ات را ترک می‌کنم
و روح بیایان درخالی شرم ترک می‌خورد.

فریدون فریاد

نور را ذخیره کن ،
راه بسیاری در پیش داری ،
شب بسیاری ...
درخت ها در آسمان
خورشید در زمین
مشق شعر می‌کنم .

عباس حسین نژاد

به هیچ پرند ه ای آشنایی نده
که درخت شدن
مصیبتی نو می‌شود
این زخم کهنه را ...
حتی صدای همین کلاغ بابیزی
دوست داشتن ات را در من
تشدید می‌کند
به خودم حسودی می‌کنم گاه
که هیچ کس قدر من
تو را دوست ندارد!

علیرضا پورمسلمی

چند روز است که می‌بینمش
از پنجره
گنجشک خاکستری‌ام
بر برفها و شاخه‌ها
ارتباط من است با حیات خانه
و فردا
با چند گنجشک دیگر خواهد آمد
الته هرگز مطمئن نیستم
که این
همان گنجشک دیروز است .

